

## یاد از پروفیسور ماکسیم رودنسون

خسرو شاکری (زند)

در ۲۳ ماه مه ۲۰۰۴، مردم ستم‌دیده ی آسیای باختری يك دوست دانشمند خود را از دست دادند. او هم به جهان نیستی جسمانی و هستی دوستی ابدی و دانش خدمتگزار پیوست. کمتر کسی است که با سیاست، اجتماع و تاریخ آسیای باختری و آفریقای شمالی سروکار داشته باشد و نام پروفیسور ماکسیم رودنسون را نشنیده یا اثری از او نخوانده باشد. آثار علمی او، نه تنها به زبان فرانسه، که بزبان های انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی ... و نیز عربی و فارسی ... منتشر شده اند.

او به سال ۱۹۱۵ در يك خانواده ی کارگری در فرانسه چشم به جهان گشود. خانواده ی او یهودی الاصل، اما خدانشناس (آته) و ضد خاخامی بود، که در دوران پوگروم های ضد یهودی در اروپای خاوری (پدرش از بلاروسیه و مادرش از لهستان) به فرانسه مهاجرت کرده بودند.<sup>۱</sup> (پدر و مادر او در زمان اشغال فرانسه توسط نازی ها به آشویتس تبعید شدند و در آنجا سوزانده شدند).

چون خانواده ی او از عهده ی مخارج دبیرستان بر نمی آمد، ماکسیم جوان ناگزیر از ترک تحصیل شد. بنابر پیشنهاد خواهرش اولگا، پدر و مادرش او را نزد يك شرکت حمل و نقل بین المللی در پاریس به شغل «قاصدی یا پادویی» گماشتند. او بین ۱۴ تا ۱۷ سالگی به این کار مشغول بود، شغلی که در ضمن به او فرصت می داد به کتابفروشی ها نیز سری بزند و خودآموزی کند. او کتاب قرض می کرد، با پس انداز چندرغازی دستمزد کتاب می خرید، و بسیار می خواند. عطش او برای خودآموزی حد و مرزی نمی شناخت. پس از چند سال تصمیم گرفت خود را برای امتحان ورودیه مدرسه ی السنه ی شرقی (دانشگاه پاریس) آماده کند، و موفق به ورود به آن مدرسه شد. افزون بر آموختن زبان های اروپایی، او در حدود ده زبان سامی (عبری، عربی، فنیقی و ...) و تا حدی فارسی را فراگرفت و تخصص خود را در رشته ی زبان حبشی باستان تحصیل کرد. (همسر او فارسی دان بود.) رودنسون از همان نو جوانی شیفته ی تاریخ مذاهب، زبان های کهن، اسلام و پیامبر آن محمد شد.

در سال ۱۹۳۷ او با سه انتخاب روبرو شد: ازدواج، ورود به مرکز کشوری پژوهش های علمی فرانسه، و ورود به حزب کمونیست کشورش. چندی نگذشت که جنگ آغاز شد و رودنسون سرباز به آسیای باختری اعزام شد. او هفت سال در لبنان و سوریه زیست. پس از پایان دوران سربازی اش در دمشق او، موفق شد بعنوان مُدرّس زبان فرانسه در يك کالج مسلمانان در شهر صیدا استخدام شود. پس از ورود نیروهای بریتانیا و فرانسه ی آزاد به منطقه، او با چند تن از باستانشان همکاری کرد که از دانش زبان های سامی او بهره می بردند. طی کار در همین حرفه بود که او به دیگر کشورهای عرب، چون عراق، فلسطین و مصر سفر کرد و با کمونیست های محلی آشنا شد، و با برخی از آنان طرح دوستی دراز مدت ریخت.

پس از پایان جنگ، تعهد سیاسی او در حزب کمونیست فرانسه مانع ازین شد که بتواند سیمتی در سرویس دیپلماتیک کشورش یا عضویت انستیتوی تحقیقاتی فرانسه در دمشق را بدست آورد. او با تأسف خاور را ترک گفت، و در بازگشت به پاریس به تز دکترای خود درباره ی اسلام در قرون وسطی پرداخت. پس از بازگشت، او همچنین شغلی بعنوان کتابدار در کتابخانه ی ملی در بخش دستنویس های شرقی یافت، و در عین حال پژوهش های علمی و التقاطی خود را دنبال کرد. در سال ۱۹۵۵ او این سمت را ترک رهاکرد و به تدریس زبان گز یا آماریک (حبشی باستان) در بخش چهارم مدرسه ی کاربردی مطالعات عالیّه (اِگل پراتیک د ات زتود/ *Ecole Pratique des Hautes Etudes*) مشغول شد، و در سال ۱۹۵۹ تدریس مردم شناسی خاور نزدیک را نیز در در بخش ششم همان دانشگاه آغاز کرد.

<sup>۱</sup> هنگامی که رودنسون رساله ی دکترای این نویسنده را خواند، به یکی از بلشویک های خاورشناس، ک. تریانوفسکی، اشاره برد که نامش در آن رساله بعنوان طراح نظریه ی گسترش انقلاب در شرق آمده بود (نام کتاب وی *واستک ای رولوتسیا* بود). رودنسون گفت «این شخص باید پسر عموی من باشد.»

پس از بازگشتش به فرانسه، رودنسون همچنین بر تعهد خود سیاسی خود افزود. او از سال ۱۹۵۰ با عده ای از کمونیست های آسیای باختری، عرب و ایرانی، چون ایرج اسکندری، همکاری می کرد، و هنگامی که آنان دست به انتشار مجله ی *خاورمیانه (Moyen-Orient)* زدند، او سردبیری آن را به عهده گرفت. در این مجله، که چند سال منتشر شد، مقالات مربوط به ایران را عمدتاً ایرج اسکندری – تا اخراجش از فرانسه در سال ۱۹۵۱- می نوشت.<sup>۲</sup> متأسفانه مقالات این مجله تحت تأثیر جو استالینیسیم زمان بود و نظری نامساعد مسبت به نهضت ملی ایران تحت هدایت مصدق داشت. (رودنسون خود می گوید که در حوالی سال ۱۹۵۲ او نمی خواست چیزی در مخالفت با حزب کمونیست بخواند!)

در عین حال ریشه های دید انتقادی او نسبت به همه ی مسائل که از نو جوانی ریشه دوانده بود آهسته آهسته در رودر رویی با مسائل مطرح در سیاست جهانی و دنیای کمونیسم (چون رویداد های مجارستان) موجب شد که مواضعی انتقادی اتخاذ کند. سرانجام نشر ترجمه ی نمایشنامه ای از ناظم حکمت در مجله ی *عصر جدید (Les Temps modernes)* فرانسه به سردبیری ژان پال سارتر که موضعی ظریف انتقادی نسبت به دیوانسالاری («ایوان ایوانوویچ هرگز وجود نداشت») شوروی داشت کمیته ی مرکزی حزب کمونیست فرانسه را در سال ۱۹۵۸ ناگزیر از محاکمه و اخراج او از آن حزب کرد. به گفته خود او در سن چهل و سه سالگی «بند ناف» خورا را قطع کرد. با اینهمه او، برخلاف بسیاری از کمونیست های اخراجی یا نادم، نسبت به تعهدات انساندوستانه ی خود وفادار ماند. کوشش اصلی او در این زمینه به حمایت از امر عدالتخواهی و استقلال فلسطینیان معطوف بود. او مقالات و کتاب های زیادی در مورد اسلام و آسیای باختری نوشت، که لیست مهمترین آن ها در کتابنامه ی زیر خواهد آمد.

گفتنی است که از یکسو او بخاطر دفاعش از حقوق فلسطینیان بمثابه «عامل اعراب» آماج حملات ارتجاعیون اسرائیلی قرار می گرفت، که حق مردم فلسطین را پایمال می کردند (و می کنند)، و از دیگر سوی هدف تبلیغات ارتجاعیون عرب و دولت های آنان بود که از انتقاد های رودنسون بخاطر عدم کمکشان به مبارزه ی فلسطینیان از تیر انتقاد او در امان نبودند، پس او را «عامل صهیونیسم» معرفی می کردند. اشتراک شیوه در این دو جریان سیاه فکری، که این منطقه را به خاک سیاه نشانده است، پافشاری هر چه بیشتر بر اهمیت کار علمی و آکادمیک رودنسون را، که آن را به خدمت روشنگری در امور سیاسی جاری می گرفت، هر چه واجب تر می سازد. این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد که در عین حال او اجازه نمی داد که نظرات سیاسی اش تحلیل های علمی او را خدشه دار سازد.

رودنسون همچنین مقالاتی در مورد اوضاع ایران می نوشت، از جمله مقاله ای در پائیز سال ۱۹۵۳ در یکی از نشریات حزب کمونیست در مورد کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد، و نیز در روزنامه ی فرانسوی *لوموند* پیرامون انقلاب ۱۹۷۹ ایران و جنبش قشریون که بر موج انقلاب سوار شدند. او جنبش چپ ایران را می شناخت، اما همواره خواستار شناخت جنبه های بود که در اثر تاریخنگاری استالینی مدفون یا تحریف شده بودند.

نباید از قلم بیاندازم که پس از انقلاب، هنگامی که این نویسنده از سفر ایرج اسکندری به پاریس اطلاع یافتم، حضور این دوست قدیمی پروفیسور رودنسون در پاریس را به او اطلاع دادم. او از دیدار با اسکندری پس از بیش از سی سال اظهار خرسندی و استقبال کرد، و راقم این سطور توانستم از طریق یکی از رفقای اسکندری ترتیبی بدهم تا دیداری بین این دو روی دهد. در این ملاقات، سخن از دوران جوانی آن دو و نیز فعالیت های اسکندری در کنار دکتر ارانی و حزب توده رفت. در این گفتگو ها نویسنده ی این سطور از اسکندری پرسید: «چرا شما خاطرات سیاسی خود را که برای نسل های بعد از خودتان حائز اهمیت است نمی نویسید؟» اسکندری پاسخ داد که «برخی خاطرات را می شود نوشت و برخی را نمی شود نوشت.» به منظور پافشاری بر نقطه ی نظر، یادآور شدم که آنچه را که می شد نوشت، نوشته اند؛ حال آنچه را که نمی شد نوشت، باید نوشت!» این تبادل نظر موجب شد که

<sup>2</sup> برای مقالات ایرج اسکندری، نگاه کنید به: C. Chaqueri, ed. *Un Prince rouge iranien en France. Vie et œuvre de Iradj Eskandari*, t. 1, Téhéran et Florence, 2002.

پروفسور رودنسون، که با کارهای تحقیقاتی این نویسنده در مورد تاریخ چپ ایران آشنایی نزدیک داشت، دنبال بحث را بگیرد و دوست قدیمی خود اسکندری را قانع کند که بایستی خاطرات خود را بنویسد.

رودنسون از جمله اهل دماغ (روشنفکران) فرانسه بود که نسبت به امر دمکراسی در ایران حساسیت داشت و همواره از نیروهای مترقی ایران دفاع قاطعانه می کرد. تا پیش از انقلاب ایران، او از حرکت دانشجویان مترقی ایران (متحد در کنفدراسیون جهانی) حمایت می کرد، و بلافاصله پس از انقلاب در جامعه ی ایرانی دفاع از حقوق بشر، که در سال ۱۹۸۰ برای دفاع از حقوق مردم ایران تشکیل شده بود، فعالانه شرکت جست. (تصویری که در اینجا چاپ می شود او را در کنار چند تن از فعالان آن جامعه نشان می دهد. شگفتا که این نشست در همان سالن و ساختمانی برگزار شد که در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۱ رهبران احزاب سوسیالیست اروپا، به ابتکار ژان لانگه، نوه ی کارل مارکس و سردبیر **اوماتیه** - ارگان حزب سوسیالیست فرانسه - جلسه ای بر ضد تجاوزات روسیه تزاری منعقد کرده بودند، و همچنین جلسات حقوق بشر کنفدراسیون در پاریس در آنجا بر پا می شدند.)

او در ۱۹۸۵ در مراسم یاد بود ایرج اسکندری در پاریس خطابه ای خواند که متن فارسی آن در همانسال در فصلنامه **کتاب جمعه ها** به چاپ رسید و متن فرانسه ی آن بعنوان پیشگفتار کتاب زندگی و آثار اسکندری منتشر شده است.<sup>۳</sup>

او که دوست غمخوار ملل آسیای باختری بود همواره حسرت می خورد که هرگز نتوانست ایرانی را که آنقدر خوب می شناخت از نزدیک ببیند، نه در دوران دیکتاتوری شاه و نه در عصر قشریون، چه او همواره با آن حاکمان مخالفت ورزیده بود. طنز تلخ تاریخ! رودنسون، برغم بریدن از حزب کمونیست، هرگز به شیوه های علمی و تحلیل های عالمانه مارکس پشت نکرد؛ برعکس، اکنون می توانست به دور از جزم گرایی از شیوه ی علمی مارکس سود عالمانه بجوید. ارثیه ی فکری رودنسون روحیه نقادانه و تحلیل بیطرفانه اوست.

کتابنامه ی آثار مهم پروفسور ماکسیم رودنسون

***Mahomet, 1961*** (ترجمه و چاپ به فارسی در سال انقلاب) ; ***Islam et capitalisme, 1966*** ; ***Israël et le refus arabe, 1968*** ; ***Marxisme et monde musulman, 1972*** ; ***Les Arabes, 1979*** ; ***La Fascination de l'islam, 1980*** ; ***Peuple juif ou problème juif ?, 1981*** ; ***L'Islam : politique et croyance, 1993*** ; ***De Pythagore à Lénine, 1993*** ; ***Entre islam et Occident, entretiens avec Gérard D. Houry, 1998.***

پاریس، ۲۳ ژوئن ۲۰۰۴